

نقد‌ها و بررسی‌ها



پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

موضوع:

۱. مقدمات؛ حجت؛ خلیفه‌ی خداوند؛ طریقه‌ی شناخت خلیفه‌ی خداوند (معجزه و نص)
۲. عقاید؛ شناخت خلفاء خداوند؛ مهدی؛ نشانه‌های ظهور مهدی و فتنه‌های آخر الزمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**نقد****نویسنده: علوی****تاریخ: ۱۳۹۸/۱۲/۲۵**

یکی از اصول مورد تأکید شما در شناخت خراسانی موعود، عدم ادّعی این منصب توسط خود اوست و این طور می‌فرمایید که تنها و تنها این مردم هستند که باید علامات او را با علامات موجود در روایات تطبیق دهند تا او را بشناسند. لطفاً بفرمایید که این ادّعی شما چه اساسی دارد؟ چون تمامی اشخاصی که در طول تاریخ از طرف خداوند برای انجام مأموریتی تعیین شده‌اند، خودشان نیز ادّعی آن منصب الهی را داشته‌اند و اساساً می‌توان گفت کسی که مدّعی یک جایگاه الهی نیست، پس نمی‌تواند صاحب آن باشد و عدم ادّعی او تنها ناشی از خالی بودن دستانش در اثبات موضوع است، حتی اگر به خاطر بازار گرم مدّعیان دروغین، از این بترسد که با آن‌ها اشتباه گرفته شود؛ چون این مصلحت‌اندیشی او ناشی از پذیرش عدم وجود علامات شخص موعود در اوست.

بررسی**تاریخ: ۱۳۹۸/۱۲/۲۹**

سخن شما پنداری نادرست و تحکم‌آمیز است که از بی‌اطلاعی و اهواء نفسانی شما برخاسته است؛ چراکه «ادّعا کردن» تنها برای پیامبران ضرورت دارد؛ با توجّه به اینکه رساندن پیام خداوند به مردم بدون اظهار پیامبری ممکن نیست، در حالی که خراسانی موعود، پیامبر محسوب نمی‌شود، بل تنها عالمی عادل است که در مطابقت کامل با عقل و شرع، به زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی علیه السلام اقدام می‌کند و با این وصف، نیازی ندارد که بگوید: «من عالمی عادل هستم که در مطابقت کامل با عقل و شرع، به زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی علیه السلام اقدام می‌کنم»؛ چراکه این چیزی عیان است و چیزی که عیان است، نیازی به بیان ندارد. وانگهی ادّعا کردن حتّی برای امامان منصوب از جانب خداوند در حالت خوف و تقیّه ضروری نیست؛ چراکه انداختن خود در هلاکت بدون فایده است؛ با توجّه به اینکه وظیفه‌ی امام بر خلاف وظیفه‌ی پیامبر، ابلاغ پیام خداوند نیست تا انجام آن در هر حال ممکن باشد، بلکه اجرای کامل

و خالص قرآن و سنت از طریق ایجاد و اداره‌ی حکومت اسلامی است و این تنها هنگامی ممکن است که پذیرش و حمایت کافی از جانب مردم وجود داشته باشد. پس اگر پذیرش و حمایت کافی از جانب مردم برای ایجاد و اداره‌ی حکومت اسلامی وجود نداشته باشد، اعلان اینکه من امام هستم بی‌فایده است و تنها به هلاکت می‌انجامد، در حالی که خداوند فرموده است: ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾^۱؛ «خودتان را با دستانتان به هلاکت نیندازید». از این رو، امامان اهل بیت نیز هرگز به صورت آشکار و در میان عامه‌ی مردم ادعای امامت نمی‌کردند، بلکه حداکثر به صورت پنهانی و با خواص اصحاب خود در این باره سخن می‌گفتند؛ چنانکه به عنوان نمونه، از زید بن علی رضی الله عنه روایت شده است که گفت: «وَاللَّهِ مَا ادَّعَاهَا أَحَدٌ مِنَّا لَّا مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ وَلَا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ أَنْ فِينَا إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْنَا وَعَلَى جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ، فَوَاللَّهِ مَا ادَّعَاهَا أَبِي عَلِيٍّ بِنِ الْحُسَيْنِ فِي طَوْلٍ مَا صَحِبْتُهُ حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَمَا ادَّعَاهَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فِيمَا صَحِبْتُهُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، فَمَا ادَّعَاهَا ابْنُ أَخِي مِنْ بَعْدِهِ»^۲؛ «به خدا سوگند هیچ یک از ما، چه از اولاد حسن و چه از اولاد حسین، ادعا نکرد که در میان ما امامی وجود دارد که اطاعتش بر ما و بر همه‌ی مسلمانان واجب است. به خدا سوگند پدرم علی بن الحسین در طول مدتی که با او مصاحبت کردم این را ادعا نکرد تا اینکه خداوند او را از دنیا برد و محمد بن علی (باقر) نیز در طول مدتی که در دنیا با او مصاحبت کردم این را ادعا نکرد تا اینکه خداوند او را از دنیا برد و برادرزاده‌ام (جعفر صادق) نیز پس از او این را ادعا نکرد». همچنین، روایت شده است: «قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ لِأَبِي جَعْفَرٍ يَعْنِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بِنِ الْحُسَيْنِ: أَجْلِسْ؟ وَأَبُو جَعْفَرٍ قَاعِدٌ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ: أَنْتَ رَجُلٌ مَشْهُورٌ وَلَا أَحِبُّ أَنْ تَجْلِسَ إِلَيَّ، فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيَّ قَوْلَ أَبِي جَعْفَرٍ وَجَلَسَ، فَقَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ: أَنْتَ إِمَامٌ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَإِنَّ قَوْمًا بِالْكَوْفَةِ بَزَعُمُونَ أَنَّكَ إِمَامٌ، قَالَ: فَمَا أَصْنَعُ لَهُمْ؟ قَالَ: تَكْتُبُ إِلَيْهِمْ تُخْبِرُهُمْ، قَالَ: لَا يُطِيعُونَنِي، إِنَّمَا نَسْتَدِلُّ عَلَى مَنْ غَابَ عَنَّا بِمَنْ حَضَرْنَا، قَدْ أَمَرْتُكَ أَنْ لَا تَجْلِسَ فَلَمْ تُطْعِمْنِي وَكَذَلِكَ أَوْلَيْتَكَ لَوْ كَتَبْتُ إِلَيْهِمْ مَا أَطَاعُونِي، فَلَمْ يَقْدِرْ أَبُو حَنِيفَةَ أَنْ يَدْخُلَ فِي الْكَلَامِ حَرْفًا وَاحِدًا»^۳؛ «ابو حنیفه به ابو جعفر در یعنی محمد بن علی بن الحسین گفت: (آیا اجازه هست که) بنشینم؟ در حالی که ابو جعفر در مسجد نشسته بود، پس ابو جعفر محمد بن علی به او فرمود: تو مردی مشهور هستی و من دوست ندارم که نزد من بنشینی. پس ابو حنیفه به سخن ابو جعفر توجه نکرد و نشست. سپس به ابو جعفر گفت: آیا تو امام هستی؟ فرمود: نه، گفت: گروهی در کوفه گمان می‌کنند که تو امام هستی. فرمود: چه کارشان کنم؟ گفت: برایشان بنویس و آنان را خبر بده، فرمود:

۱. البقرة / ۱۹۵

۲. تفسیر فرات الکوفی، ص ۴۷۵

۳. شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة لللالکائی، ج ۸، ص ۴۸۵؛ مناقب آل أبي طالب لابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۳۱

از من اطاعت نمی‌کنند. با کسی که نزد ما حاضر است، می‌توانیم درباره‌ی کسی که نزد ما نیست آگاه شویم. به تو گفتم که نزد من ننشین و از من اطاعت نکرده‌ی. آنان هم همین طور هستند. اگر برایشان بنویسم از من اطاعت نمی‌کنند. پس ابو حنیفه نتوانست یک کلمه‌ی دیگر سخن بگوید». همچنین، از عبد الجبار بن عباس همدانی روایت شده است که گفت: «إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ أَتَاهُمْ وَهُمْ يَرِيدُونَ أَنْ يَزْتَجِلُوا مِنَ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: إِنَّكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ صَالِحِي أَهْلِ مِصْرِكُمْ، فَأَبْلِغُوهُمْ عَنِّي مَنْ زَعَمَ أَنِّي إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ، فَأَنَا مِنْهُ بَرِيٌّ»^۱؛ «جعفر بن محمد (صادق) هنگامی که آنان می‌خواستند از مدینه (به سوی کوفه) حرکت کنند، به نزد آنان آمد و فرمود: شما ان شاء الله از نیکان شهر خود هستید، پس از قول من به آنان برسانید که هر کس گمان می‌کند من امامی مفترض الطاعة هستم، من از او بری‌م». همچنین، از سعید سمان روایت شده است که گفت: «كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنَ الرِّدِّيَّةِ، فَقَالَ لَهُ: أَفِيكُمْ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ؟ فَقَالَ: لَا، فَقَالَ لَهُ: قَدْ أَخْبَرْنَا عَنْكَ الثَّقَاتُ أَنَّكَ تَفْتِي وَتَقْرُؤُ تَقُولُ بِهِ وَنُسَمِّيهِمْ لَكَ فَلَانٌ وَفَلَانٌ وَهُمْ أَصْحَابُ وَرَعٍ وَتَشْمِيرٍ وَهُمْ مِمَّنْ لَا يَكْذِبُ، فَغَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَا أَمْرُهُمْ بِهَذَا وَلَا قُلْتُ لَهُمْ أَنْ يَقُولُوهُ، فَمَا ذَنْبِي؟! فَلَمَّا رَأَى الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ خَرَجَا، فَقَالَ لِي: أَتَعْرِفُ هَذَيْنِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، هُمَا مِنْ أَهْلِ سُوفِنَا وَهُمَا مِنَ الرِّدِّيَّةِ وَهُمَا يُرْعَمَانِ أَنْ سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَقَالَ: كَذَبَا لَعْنَهُمَا اللَّهُ، وَاللَّهِ مَا رَأَى عَبْدُ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بَعَيْنَيْهِ وَلَا بِوَأَحِدَةٍ مِنْ عَيْنَيْهِ وَلَا رَأَى أَبُوهُ، اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَأَى عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَإِنْ كَانَا صَادِقَيْنِ فَمَا عَلَامَةٌ فِي مَقْبِضِهِ؟ وَمَا أَثَرٌ فِي مَوْضِعِ مَضْرَبِهِ؟ وَإِنَّ عِنْدِي لَسَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»^۲؛ «نزد ابو عبد الله (جعفر بن محمد صادق) عليه السلام نشسته بودم که دو مرد از زیدی‌ه بر او وارد شدند و به او گفتند: آیا در میان شما (اهل بیت) امامی مفترض الطاعة وجود دارد؟ پس فرمود: نه، گفتند: افراد مورد اعتماد به ما خبر داده‌اند که تو به این فتوا می‌دهی و اقرار داری و قائل هستی و نامشان را به تو می‌گوییم: فلانی و فلانی و آنان اهل ورع و پرهیزکاری هستند و کسانی نیستند که دروغ بگویند. پس ابو عبد الله (جعفر بن محمد صادق) عليه السلام به خشم آمد و فرمود: من این را به آنان نگفتم‌ام و از آنان نخواسته‌ام که این را بگویند، پس گناه من چیست؟! پس چون آن دو خشم را در روی او دیدند بیرون رفتند. پس به من فرمود: این دو را می‌شناسی؟ گفتم: بله، این دو اهل محله‌ی ما هستند و از زیدی‌ه‌اند و گمان می‌کنند که شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد عبد الله بن حسن است. پس فرمود: دروغ می‌گویید، خداوند لعنتشان کند، عبد الله بن حسن با هیچ یک از دو چشم خود آن را ندیده است،

۱. تهذیب الکمال فی أسماء الرجال للمزنی، ج ۵، ص ۸۲؛ تاریخ الإسلام للذهبی، ج ۹، ص ۹۱
 ۲. بصائر الدرجات للصفار، ص ۱۹۴؛ الکافی للکلینی، ج ۱، ص ۲۳۲؛ رجال الکشی، ج ۲، ص ۷۲۷؛ الإرشاد للمفید، ج ۲، ص ۱۸۷؛ إعلام الوری بأعلام الهدی للطبرسی، ج ۱، ص ۵۳۷

پدرش هم آن را ندیده است، مگر اینکه نزد علی بن الحسین دیده باشد. اگر راست می‌گویند، علامت روی دسته‌ی آن چیست و روی تیغه‌ی آن چه نشانی وجود دارد؟ بی‌گمان شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد من است». همچنین، از سلیمان بن خالد روایت شده است که گفت: «بَيْنَا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَقِيْفَةِ لَهُ إِذَا اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، فَأَذَنَ لَهُمْ فَدَخَلُوا، فَقَالُوا: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! إِنَّ أَنَا يَا تُونَنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ فِيكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ، فَقَالَ: مَا أَعْرِفُ ذَلِكَ فِي أَهْلِ بَيْتِي، قَالُوا: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! يَزْعُمُونَ أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ، قَالَ: مَا قُلْتُ لَهُمْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! إِنَّهُمْ أَصْحَابُ تَشْمِيرٍ وَأَصْحَابُ خَلْوَةٍ وَأَصْحَابُ وَرَعٍ وَهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ، قَالَ: هُمْ أَغْلَمُ وَمَا قَالُوا! قَالَ: فَلَمَّا رَأَوْهُ أَتَيْتُهُمْ قَدْ أَغْضَبُوهُ خَرَجُوا فَقَالَ: يَا سَلِيمَانُ! مَنْ هَؤُلَاءِ؟ قُلْتُ: أَنَا مِنْ الْعَجَلِيَّةِ، قَالَ: عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ، قُلْتُ: يَزْعُمُونَ أَنَّ سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَعَ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، قَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا رَأَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ وَلَا أَبُوهُ الَّذِي وَلَدَهُ بِوَأَحَدَةٍ مِنْ عَيْنِيهِ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَأَى عِنْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنْ كَانُوا صَادِقِينَ فَاسْأَلُوهُمْ عَمَّا فِي مَيْسَرَتِهِ وَعَمَّا فِي مَيْمَنَتِهِ، فَإِنَّ فِي مَيْسَرَةِ سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَفِي مَيْمَنَتِهِ عَلَامَةٌ، ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ عِنْدَنَا لَسَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»^۱؛ «در حالی که من نزد ابو عبد الله (جعفر بن محمد صادق) علیه السلام زیر سایبانی در خانه‌ی او بودم، گروهی از اهل کوفه اذن ورود خواستند، پس به آنان اذن داد، پس وارد شدند و گفتند: ای ابا عبد الله! گروهی از مردم نزد ما می‌آیند که گمان می‌کنند در میان شما اهل بیت امامی مفترض الطاعة وجود دارد، پس فرمود: چنین کسی را در اهل بیت خود سراغ ندارم، گفتند: ای ابا عبد الله! آنان گمان می‌کنند که او تو هستی! فرمود: من این را به آنان نگفتم. گفتند: ای ابا عبد الله! آنان اهل پرهیزکاری و اهل خلوت و اهل ورع هستند و گمان می‌کنند که او تو هستی! فرمود: چیزی که می‌گویند بر عهده‌ی خودشان است! پس چون دیدند که او را به خشم آورده‌اند بیرون رفتند. پس فرمود: ای سلیمان! این‌ها که بودند؟ گفتم: گروهی از (فرقه‌ی) عجلیه، فرمود: خدا لعنت‌شان کند، گفتم: این‌ها گمان می‌کنند که شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عبد الله بن حسن رسیده است، فرمود: نه به خدا قسم، عبد الله بن حسن با هیچ یک از دو چشم خود آن را ندیده است، پدرش هم آن را ندیده است، مگر اینکه نزد حسین بن علی علیه السلام دیده باشد. پس اگر راست می‌گویند از آنان بپرسید که در طرف چپ و در طرف راست آن چیست؟ چراکه در طرف چپ و در طرف راست شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علامتی وجود دارد. سپس فرمود: به خدا قسم، شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد ماست». همچنین، از هشام بن سالم روایت شده است که گفت: «قُلْتُ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَضَى أَبُوكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: مَضَى مَوْتًا؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَنْ لَنَا مِنْ

۱. بصائر الدرجات للصفار، ص ۱۹۵

بَعْدِهِ؟ فَقَالَ: إِنَّ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيكَ هَذَا، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ يَزْعُمُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ أَبِيهِ، قَالَ: يُرِيدُ عَبْدُ اللَّهِ أَنْ لَا يُعْبَدَ اللَّهُ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟ قَالَ: إِنَّ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيكَ هَذَا، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأَنْتَ هُوَ؟ قَالَ: لَا، مَا أَقُولُ ذَلِكَ، قَالَ: فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَمْ أَصِبْ طَرِيقَ الْمَسْأَلَةِ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، عَلَيْكَ إِمَامٌ؟ قَالَ: لَا، فَمَا خَلَنِي شَيْءٌ لَا يَعْلَمُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِعْظَامًا لَهُ وَهَيْبَةً أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ يَحُلُّ بِي مِنْ أَبِيهِ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَسْأَلُكَ عَمَّا كُنْتُ أَسْأَلُ أَبَاكَ؟ فَقَالَ: سَلْ تُخْبِرْ وَلَا تُدْعُ، فَإِنْ أَدْعَتْ فَهُوَ الدُّنْحُ، فَسَأَلْتُهُ فَإِذَا هُوَ بَخْرٌ لَا يُنْزَفُ^۱؛ «به موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: فدایت شوم، آیا پدرت از دنیا رفت؟ فرمود: آری، گفتم: با مرگ از دنیا رفت؟ فرمود: آری، گفتم: پس از او چه کسی امام ماست؟ فرمود: خداوند بخواهد که تورا هدایت کند هدایت می کند، گفتم: فدایت شوم، (برادرت) عبد الله مدعی است که او امام بعد از پدرش است، فرمود: عبد الله می خواهد که خداوند پرستش نشود، گفتم: فدایت شوم، پس چه کسی بعد از او امام ماست؟ فرمود: اگر خداوند بخواهد که تورا هدایت کند هدایت می کند، گفتم: فدایت شوم، آیا او تو هستی؟ فرمود: نه، من این را نمی گویم. هشام گفت: با خودم گفتم: روش سؤال درست نبود، پس به او گفتم: فدایت شوم، آیا تو امامی داری؟ فرمود: نه، پس چیزی از تعظیم او و هیبتش به من داخل شد که جز خداوند عز و جل نمی داند، بیشتر از چیزی که نسبت به پدرش وقتی به نزدش آمدم به من داخل شد. سپس به او گفتم: فدایت شوم، آیا از تو سؤالاتی که از پدرت می پرسیدم را بپرسم؟ فرمود: بپرس تا آگاه شوی، ولی برای کسی فاش نکن؛ چرا که اگر فاش کنی ذبح است. پس از او پرسیدم و دریافتم که دریایی بی کران است.»

همچنین، از ابو مسروق روایت شده است که گفت: «كُنْتُ عِنْدَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ وَابْنُ السَّرَّاجِ وَابْنُ الْمُكَارِيِّ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِي حَمْزَةَ: مَا فَعَلَ أَبُوكَ؟ قَالَ: مَضَى، قَالَ: مَضَى مَوْتًا؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ: إِلَى مَنْ عَهْدٌ؟ قَالَ: إِلَيَّ، قَالَ: فَأَنْتَ إِمَامٌ مُفْتَرَضٌ طَاعَتُهُ مِنَ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ ابْنُ السَّرَّاجِ وَابْنُ الْمُكَارِيِّ: قَدْ وَاللَّهِ أَمْكَنَكَ مِنْ نَفْسِهِ! قَالَ: وَيَلِكُ وَيَمَا أَمْكَنْتُ؟! أَتُرِيدُ أَنْ آتِيَ بَعْدَادَ وَأَقُولَ لِهَارُونَ أَنَا إِمَامٌ مُفْتَرَضٌ طَاعَتِي وَأَنْتَ لَسْتَ فِي شَيْءٍ؟! وَاللَّهِ مَا ذَاكَ عَلَيَّ وَلَيْسَ هَكَذَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي أَوَّلِ أَمْرِهِ، إِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ لِأَهْلِهِ وَمَوَالِيهِ وَمَنْ يَثْقُ بِهِ، فَقَدْ حَصَّهُمْ بِهِ دُونَ النَّاسِ وَإِنَّمَا قُلْتُ ذَلِكَ لَكُمْ عِنْدَمَا بَلَغَنِي مِنَ اخْتِلَافِ كَلِمَتِكُمْ وَتَشَنُّتِ أَمْرِكُمْ لِيَلَّا يَصِيرَ سِرُّكُمْ فِي يَدِ عَدُوِّكُمْ»^۲؛ «نزد علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم که علی بن ابی حمزه و ابن سراج و ابن مکاری بر او وارد شدند. پس ابن ابی حمزه به او گفت: پدرت (موسی بن جعفر) چه شد؟ فرمود: از دنیا رفت. گفت: به مرگ از دنیا رفت؟ فرمود: آری، گفت: به چه کسی وصیت کرد؟ فرمود: به من، گفت: یعنی تو امامی مفترض الطاعة از جانب خداوند

۱. الکافی للکلینی، ج ۱، ص ۳۵۲؛ رجال الکشی، ج ۲، ص ۵۶۶؛ الإرشاد للمفید، ج ۲، ص ۲۲۲

۲. رجال الکشی، ج ۲، ص ۷۶۳؛ عیون أخبار الرضا لابن بابویه، ج ۲، ص ۲۳۰

هستی؟ فرمود: آری، ابن سراج و ابن مکاری (به ابن ابی حمزه) گفتند: به خدا سوگند (با این ادعا) تو را بر خودش مسلط کرد! فرمود: وای بر تو، چگونه (او را) بر خودم مسلط کردم؟! آیا توقع داری که بروم بغداد و به هارون الرشید بگویم که من امامی مفترض الطاعة هستم و تو کارهای نیستی؟! به خدا سوگند چنین چیزی بر عهده‌ی من نیست و حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آغاز کار خود این طور عمل نکرد، بلکه فقط آن را با خانواده و دوستانش و کسانی که به آنان اعتماد داشت در میان گذاشت و به صورت خصوصی و جدا از مردم به آنان گفت و من هم تنها به این دلیل آن را به شما گفتم که اختلاف عقیده و پراکندگی شما به من رسیده است و خواستم که رازتان نزد دشمنان فاش نشود».

بر همین اساس، محمد بن علی بن بابویه معروف به شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمة^۱، کسانی که می‌پندارند عدم ادعای امامت به معنای عدم امامت است را «جُهَالُ الْمُعَانِدِينَ لِلْحَقِّ»؛ «جاهلان معاند نسبت به حق» دانسته و در رد آن نوشته است: «مِمَّا سَأَلَ عَنْهُ جُهَالُ الْمُعَانِدِينَ لِلْحَقِّ أَنْ قَالُوا: أَخْبَرُونَا عَنِ الْإِمَامِ فِي هَذَا الْوَقْتِ يَدْعِي الْإِمَامَةَ أَمْ لَا يَدْعِيهَا؟ وَتَحْنُ نَصِيرُ إِلَيْهِ فَنَسَأَلُهُ عَنْ مَعَالِمِ الدِّينِ، فَإِنْ كَانَ يُجِيبُنَا وَيَدْعِي الْإِمَامَةَ عَلِمْنَا أَنَّهُ الْإِمَامُ وَإِنْ كَانَ لَا يَدْعِي الْإِمَامَةَ وَلَا يُجِيبُنَا إِذَا صِرْنَا إِلَيْهِ، فَهُوَ وَمَنْ لَيْسَ بِإِمَامٍ سَوَاءٌ! فَقِيلَ لَهُمْ: قَدْ دَلَّ عَلَى إِمَامِ زَمَانِنَا الصَّادِقُ الَّذِي قَبْلَهُ وَلَيْسَتْ بِهِ حَاجَةٌ إِلَى أَنْ يَدْعِيَ هُوَ أَنَّهُ إِمَامٌ، إِلَّا أَنْ يَقُولَ ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ الْإِدْكَارِ وَالتَّأْكِيدِ، فَأَمَّا عَلَى سَبِيلِ الدَّعْوَى الَّتِي تَحْتَاجُ إِلَى بُرْهَانٍ فَلَا، لِأَنَّ الصَّادِقَ الَّذِي قَبْلَهُ قَدْ نَصَّ عَلَيْهِ وَبَيَّنَّ أَمْرَهُ وَكَفَاهُ مَوْثِقَةُ الْإِدْعَاءِ...، فَأَمَّا إِجَابَتُهُ إِيَّاكُمْ عَنِ مَعَالِمِ الدِّينِ، فَإِنْ جِئْتُمُوهُ مُسْتَرْشِدِينَ مُتَعَلِّمِينَ، عَارِفِينَ بِمَوْضِعِهِ، مُفْرِّغِينَ بِإِمَامَتِهِ، عَرَفْتُمْ وَعَلِمْتُمْ وَإِنْ جِئْتُمُوهُ أُعْدَاءَ لَهُ، مُرْصِدِينَ بِالسَّعَايَةِ إِلَى أُعْدَائِهِ... مُتَعَرِّفِينَ مَسْتَوْرٍ أُمُورِ الدِّينِ لِثُدَيْعُوهُ لَمْ يُجِبْكُمْ، لِأَنَّهُ يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْكُمْ... وَكَذَلِكَ الْإِمَامُ يَكُونُ إِمَامًا وَإِنْ كَانَ يَسْتَتِرُ بِإِمَامَتِهِ مِمَّنْ يَخَافُهُ عَلَى نَفْسِهِ»؛ «یکی از چیزهایی که جاهلان معاند نسبت به حق مطرح می‌کنند این است که می‌گویند: ما را از امام این زمان خبر دهید که آیا ادعای امامت می‌کند یا ادعای امامت نمی‌کند؟ ما به نزدش می‌رویم و از او درباره‌ی معارف دین می‌پرسیم، پس اگر پاسخ ما را داد و ادعای امامت کرد، در می‌یابیم که او امام است و اگر ادعای امامت نکرد و پاسخمان را نداد، با کسی که امام نیست برابر است! پس به آنان می‌گوییم: به سوی امام این زمان، صادقی که پیش از او بوده دلالت کرده و او نیازی ندارد که ادعا کند امام است، مگر از باب یادآوری و تأکید، اما از باب ادعایی که نیاز به برهان داشته باشد نه؛ زیرا صادقی که پیش از او بوده نص بر او را انجام داده و کارش را مبین ساخته و او را از زحمت ادعایی نیاز کرده است (و مردم خود باید او را بشناسند)...، اما پاسخ دادنش به شما درباره‌ی معارف دین، اگر در طلب رشد و علم به نزدش بیابید، در حالی که به جایگاه او معرفت و به

۱. کمال الدین و تمام النعمة لابن بابویه، ص ۴۸ و ۴۹

امامتش اقرار دارید، شما را آگاه می‌سازد و تعلیم می‌دهد، ولی اگر به عنوان دشمنانش به نزدش بیایید و بخواهید از او نزد دشمنانش سخن چینی کنید... و مسائل پوشیده‌ی دین را فاش سازید، پاسختان را نمی‌دهد؛ چراکه از شما بر خود می‌ترسد... به این ترتیب، امام امام است، اگرچه امامت خود را بر کسانی که از آنان بر خودش بیمناک است، بپوشاند».

از اینجا دانسته می‌شود که سخن شما مبنی بر آنکه «کسی که مدعی یک جایگاه الهی نیست، پس نمی‌تواند صاحب آن باشد»، توهمی بی‌اساس و متضاد با قول و فعل اهل بیت است که پیش از شما توسط «جاهلان معاند نسبت به حق» مطرح شده و توسط عالمان بصیر هم پاسخ داده شده است.

حاصل آنکه علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی تابع اهواء شما و اهواء «جاهلان معاند نسبت به حق» نیست، بل تابع عقل و شرع است که در قول و فعل اهل بیت متجلی است و بر این اساس، اگر زمینه‌ساز موعود ظهور امام مهدی علیه السلام باشد، موظف به ادعا و اعلام عمومی نیست؛ خصوصاً در دوران تاریکی که سلطه و اشراف ظالمان از هر زمانی بیشتر شده و تعصب و بدگمانی در مردم به اوج خود رسیده است. با این اوصاف، حق آن است که عدم ادعای این عالم عادل که به صورت عینی و مشهود و در مطابقت کامل با عقل و شرع، مشغول زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی علیه السلام است، نه تنها منافاتی با موعود بودن او ندارد که مؤیدی دیگر بر موعود بودن اوست؛ زیرا چه کسی جز زمینه‌ساز موعود ظهور امام مهدی علیه السلام، می‌تواند از چنین حکمت و بصیرتی برخوردار باشد؟! همچنانکه غوغای مدعیان و اشعار بی‌وزن و قافیه‌ای که در وصف مقامات خود می‌سرایند، نه تنها دلالتی بر حقانیت آنان ندارد که گواهی دیگر بر حماقت و ضلالت آنان است؛ زیرا چه کسی جز یک مدعی دروغین می‌تواند تا این اندازه سفیه باشد که در چنین دورانی بر طبل ادعاهای گراف و بی‌دلیل بکوبد و کاری را انجام دهد که امامان منصوب از جانب خداوند نیز انجام ندادند؟! آری، بی‌گمان حق آشکار است، ولی کسانی که چشمانشان را بسته‌اند، آن را نمی‌بینند.



بایگاه اطلاع بر سبب یافتن منصوب‌ها شیخ خراسانی
مجلس خبری تقدیرها



بایگاه اطلاع بر سبب یافتن منصوب‌ها شیخ خراسانی حفظه الله تعالی



* لطفاً بر روی لینک مورد نظر خود کلیک کنید.